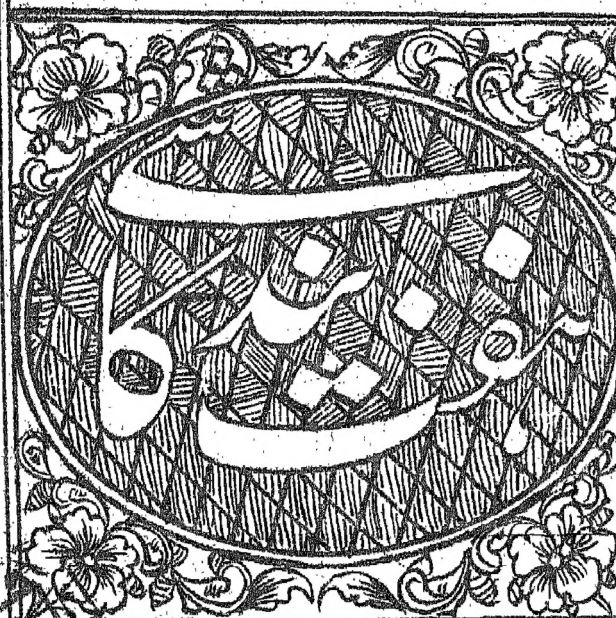




بیون صناعتین و کمال و فضل و کمال

بیون نام کن و کمال و فضل و کمال



با تمام جوده حامی خاص علی خان عظیم الله العبدی الاول

طبع فی سال ۱۲۰۰



در جهان از روی چشم چون جهانی دوزخ  
بر زمین از روی رفعت آسمانی بر زمین

مثل تو چون شبیه این در همه حالی محال  
و بود ممکن نه الا رحمة للعالمین



آنکه مداحش خدا بدم رسول الله بود  
اگر کسی بهتاش باشد هم رسول الله بود



بند دوم



ای یغیر از مصطفی نایوده بهتائی تو کس  
بسته بر مهر تو از مهر حورالعین و بس



مهره مهر از گلوی صبح بر نارد فلک  
گرنه از مهرت بر آید صبح صادق رافض

چیت با قدرت سپهر و گیت یاری تو مهر  
آن از قدرت مستعار دین ز رایت مقتبس





کاروان سالار جا بهت چون کند آهنگ شاه  
پنج رابر دست پیش آهنگ بند چون جس

باشکوه صوتت وستان نیاید در شمار  
در بر عتقای مغرب کی شکوه آرد ماس



قوت بازوت کردستان بیدری در صفات  
مخروخش بیکمان از بیم شکستی قفس

در شکوشت را بیزان معانی در شنند  
از ره خفت کم آید بوبس لیکت س



گردل دریا عطایت موج بر گردون زند  
چرخ گردون دران گردان نماید بچرخس

اندران بیدان که مردان سعادت جوی  
از ره مردی عنان از دست بر باید فرس



شیران روی در شرابان اند  
چون طبیب مرگ گیرد ساعد چان را محس



خلق هفت اقلیم اگر از ویرانه‌ستان شوند  
از ره مردی بنیاد تاب میدان کوس

از میان شرق و مغربانی مهر وار  
راست دولت زیش و آیت نصرت پس

صورتی گرد مجسم فتح گوید آشکار  
لافتی آلاء لایسفی الا ذوالفقار

بنام

ای سپهر عظمت از قوتوزیور یافته  
آفتاب از سایه چتر توافر یافته

از غبار در گه چرخ احرامت آشکار  
گیسار نسخه گوگردا حمیر یافته

هر که مهر محبت تو بر صفحه جان نقش کرد  
مغنم دل را چون کان زرتونگر یافته



بر امید مثل رویت دست نقاشی از دل  
نقشهای بسته لیکن چون تو گشت دریافته

هر که دست را بدریا کرد نسبت به گمان  
شخه دست ترا در پای اخضر یافت



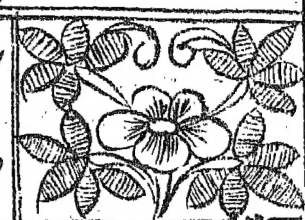
روز فتح الباب زابر دست دریا بار تو  
سهر طائران فلک چون بطشاور یافته

آنکه اندر آفرینش لاف بالا نه زده  
فقطت را از آفرینش پای برتر یافته



باز قدرت هر جایال جلالت کرد باز  
طائران سدره را در زیش سپهر یافته

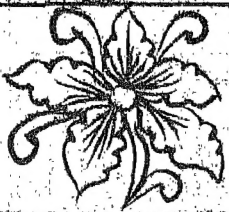
هر که دست حاجتی بر جو دلو برداشته  
دست خود را تا قیامت حاجت آور یافته



ساقی کوثر نه چندان میج باشد مر ترا  
ای ز تو دریای فطرت کان گوهر یافته

	<p>با صفائی گوهر پاک تو پیشه ان ساطعا فک خجالت جربین آب کوثر یافته</p>
<p>یا خدا و مصطفی را سه تو یکرود داشته</p>	 <p>و از خدا و مصطفی شیر و دختر یافته</p>
	<p>گر نبودی ذات پاکت آفرینش را سبب تا ابد خواسترون بودی و آدم غریب</p>
	<p>بن چهارم</p>
<p>ای معطر کعبه اصل زردبان مصطفی قبله دُنی و دین جان و جهان مصطفی</p>	
	<p>از لقود گوهر سنی لبالب شد دهان تا نهادی لب بصورت بردبان مصطفی</p>
<p>ای باستحقاق بعد از مصطفی غر از تو کس نانا ده پای تمکین بر مکان مصطفی</p>	

شیر



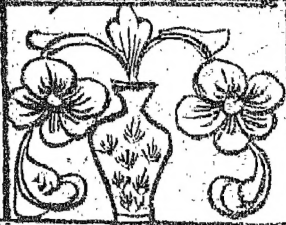
تینت آن ابریت دریا دل کفرع الجاب  
تازه دار دراب نصرت بوستان مصطفی



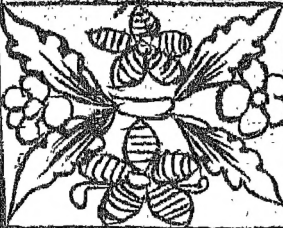
تا سپهر شمع دین پر نور شد هر گز تافت  
از توروشن ترخی بر آسمان مصطفی



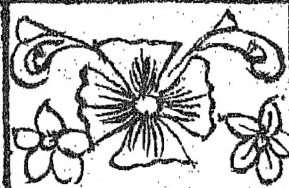
ر به روان عالم تحقیق رانا برده راه  
بی زمین بوس درت بر آستان مصطفی



فعمت بالاسی مکان صورت ناممکن است  
در بود ممکن بود در و توان مصطفی



کر چه در عالم باقبال تو شاها کرده ام  
اخی حسان کرد انشا در زمان مصطفی



لاف مداحی درین حضرت بنی ارم زدن  
ای شناخوان تو ایزد از زبان مصطفی



از زبان خلق بر مایه صفات ذات تو  
ویر آید کی بود غیر از ان مصطفی



عرض حاجت بر تو طایبیت میلانی گشت  
حال اخلاص من اندر خاندان مصطفی

منت خلقم بجان آورد لطفی کن مرا  
وار را از منت خلقم بجان مصطفی

روی رحمت بر تبابی کا بجان از روی من  
درست جان پیمیر بکینظ کن سوی من

بند خیم

ای ستوده مرخدایت یا امیر المومنین  
خوانده نفس مصطفایت یا امیر المومنین

سرکشان دهر را آورده سر بازیر کم  
بازوی زور آزمایت یا امیر المومنین

بسکه لعل اندر دل کان خاک بر سر میکنند  
از کف دریا عطایت یا امیر المومنین



خازنانِ کان و دریا کیسها پر ساختند  
روز باز از سخایت یا امیر المومنین

گریدی بالاتر از عرش برین جای در  
گفتی کاخاست جای یا امیر المومنین

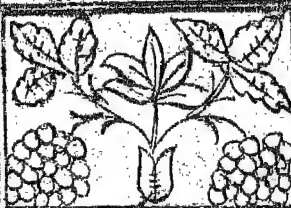
از سیم باد نوروزی نشاید کرد یاد  
پیش خلق جان فرایت یا امیر المومنین

اچنه عیسی از نفس میکرد مرغی بود و بس  
از لب معجز نهایت یا امیر المومنین

خاطر همچون من شوریده خاطر کی کند  
وصف ذات کبرایت یا امیر المومنین

با همه بالانشینی عقل کل تا برده راه  
زیر شاد روان رایت یا امیر المومنین

مدح گر شایسته ذات تو باید گفت و بس  
کیست تا گوید ثنایت یا امیر المومنین



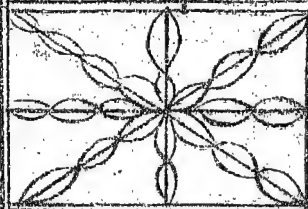
ایست تو شایسته آتی ز درویشی عز و جاه  
س نداند بجز خدایت یا امیر المومنین



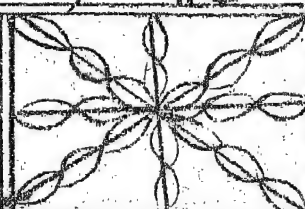
ماهجه از در گه لطف گدائی میسکنم  
ای همه شایان گدایت یا امیر المومنین



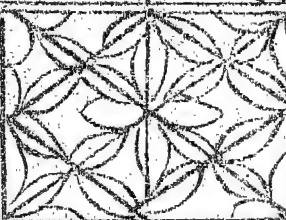
فهم انسانی چه داند عزت کار ترا  
کافریش برست ابد با بقدر ترا



بند ششم



ایکه فرمان قضا و قوت فرمان شماست  
دور دوران ملک دور ز دوران شماست



آفتابی کاسمان در سایه اقبال اوست  
پر تو از ملعه گوئی گریبان شماست

انچه از وی عالم امکان غباری بپیش نیست  
صورت ده چند آن کنی ز ارکان شماست





پیر مکتب خانه ابداع یعنی حبیب  
با همه ذوق و ذکا طفل دبستان شماست



چشمه کز وی محیط آفرینش قطره است  
قطره از لایه دریای احسان شماست



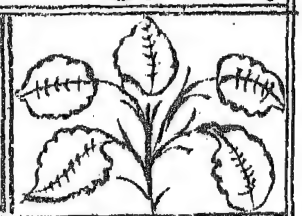
هر کجا در مجمع قرآن حذارا آیتی است  
از کمال فضل و رحمت خاصه در شان شماست



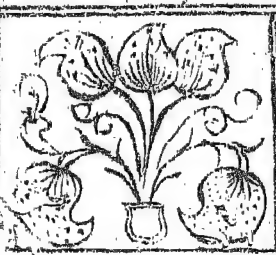
نسبت قدر ترا با او چو گردون چون لقم  
ز انکه او چو حقیض قدر دریایان شماست



اینچه گردون را بدو چشم جهان بین روشن است  
خرد و قوسی نیست آنهم فضل یوان شماست



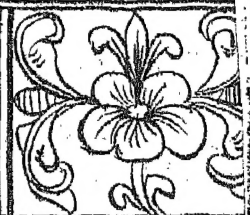
قبیه نه چو سیخ را چون دانه بر چنید ز جا  
مرغ کوفتی که آن بر بام ایوان شماست



هر که کاند ز میه کان اسکان قصاست  
صورت اطهار آن موقوف فرمان شماست



بیچاره کاشی او دل و جان را ماه  
ز و شب در خطه آمل شناخوان شماست



بر در دولت سراسر روی بر خاک نیاز  
با دل پرورد و بر امید و درمان شماست



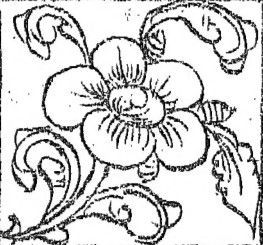
از طبیعت در و پنهان چند توان داشتن  
عاقلی نبود ز درمان در و پنهان داشتن



بنده



تا نجف شد آفتاب دین و دولت را مقام  
خاک اود

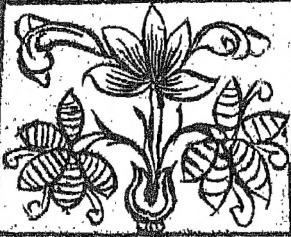


کعبه اصل است بیش از دارا پیر  
زانکه دارد عروقه الوثقای دین و سوی مقام

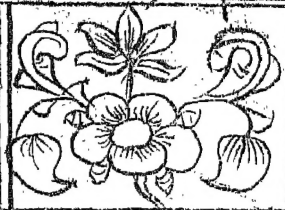
ش

پنجاب آسمان دین اسیر المومنین  
والی ملک ولایت حاکم دار السلام





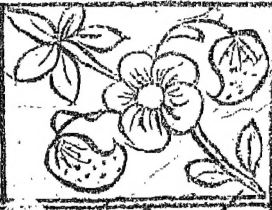
بطل نبسا و بدعت مفتی احکام و محی  
حاکم دین شرعیت و ارفع کفر و ظلام



سایه لطفش معبوسنی گرنودی در جهان  
صورتی بودی جهان از روی معنی نامتام



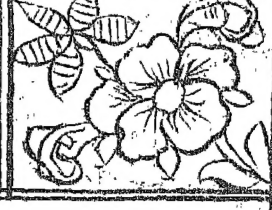
ای سریر سوری افزوده از جبهه توجاه  
وی جهان آفرینش برده از نام تو نام



بر سریر احترام آفتاب از دُرّه لم  
بر زمین احتشاست دُرّه خورشید احترام



باشکوه شکر تار و رکن سندات  
تایخ نسیمی چه و تخت سامانی کد ام



اینچه منیر بر بمان میسرود  
اندکی بود اللهم از تعظیم سلمان تو و ام



نیز نیز ترا پیوسته تقدیر قضی  
نند از روی ادب بیرون ز فرمان کلام





